نگاه

انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا؛ بازنمایی قدرت در پرتو افکار عمومی و قدرت نرم

مهسان فراست

انتخابات میان‌دوره‌ای سوم نوامبر ۲۰۲۶ آمریکا، صرفا رقابتی برای تعیین کرسی‌های کنگره و فرمانداری ایالت‌ها نبود؛ بلکه صحنه‌ای از بازتاب تحولات عمیق اجتماعی و تغییر در نگرش عمومی جامعه آمریکا به هویت، تنوع فرهنگی و مشارکت سیاسی بود. نتایج این انتخابات نشان داد که افکار عمومی، حتی در ساختار سیاسی قدرتمندی همچون ایالات متحده، همچنان می‌تواند معادلات قدرت را دگرگون کند و مسیر تازه‌ای پیش‌روی سیاست داخلی و خارجی این کشور قرار دهد. این تحولات را باید در چارچوب مفهوم «افکار عمومی» تحلیل کرد. افکار عمومی یکی از مهم‌ترین منابع قدرت در جوامع دموکراتیک است؛ نیرویی که می‌تواند از طریق انتخابات، مطالبات اجتماعی را به تصمیمات سیاسی تبدیل کند. پیروزی حزب دموکرات و تغییر موازنه در مجلس سنا و کنگره را نیز باید در همین چارچوب ارزیابی کرد. از منظر ارتباطات سیاسی، این انتخابات حامل پیام دیگری نیز بود: جامعه آمریکا، با وجود همه شکاف‌ها و اختلاف‌ها، در حال بازتعریف نسبت خود با مفاهیم هویت، نمایندگی و مشارکت است. حضور یک مسلمان در سنا یا انتخاب یک زن آفریقایی‌تبار به مقام فرمانداری، تنها یک جابه‌جایی در ترکیب نخبگان سیاسی نیست؛ بلکه نمادی از امکان ورود گروه‌هایی است که در بخش‌هایی از تاریخ سیاسی آمریکا با محدودیت‌ها و موانع ساختاری روبه‌رو بوده‌اند. در این میان، مفهوم «قدرت نرم» اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. قدرت نرم، برخلاف قدرت سخت که بر ابزارهای نظامی، اقتصادی و اجبار تکیه دارد، بر جاذبه، اعتبار، ارزش‌ها و توانایی اقناع دیگران استوار است. کشوری که بتواند تصویری از جامعه‌ای برخوردار از تکثر فرهنگی، فرصت‌های برابر و امکان مشارکت گروه‌های مختلف ارائه کند، از ظرفیت بیشتری برای جلب اعتماد و تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهان برخوردار خواهد بود. از این منظر، انتخاب نخستین سناتور مسلمان و نخستین فرماندار زن آفریقایی‌تبار می‌تواند برای آمریکا فراتر از یک دستاورد انتخاباتی، واجد پیامدهای نمادین و ارتباطی باشد. البته نباید از یاد برد که قدرت نرم صرفا با حضور چهره‌های متفاوت در ساختار سیاسی شکل نمی‌گیرد؛ بلکه فاصله میان شعار و عمل، تبعیض‌های باقی‌مانده، نابرابری‌های اقتصادی و نحوه برخورد دولت آمریکا با مسائل بین‌المللی بر اعتبار جهانی این کشور تأثیرگذار خواهد بود. به بیان دیگر، انتخاب یک سیاست‌مدار مسلمان به معنای تغییر خودکار سیاست آمریکا در قبال جهان اسلام نیست؛ همان‌گونه که حضور زنان و اقلیت‌های قومی در مناصب عالی، به‌تنهایی تضمین‌کننده رفع تبعیض یا تحقق عدالت اجتماعی نخواهد بود. با این وصف، پیامدهای چنین تحولاتی به مرزهای جغرافیایی آمریکا محدود نمی‌ماند. در دنیای شبکه‌ای امروز که رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی در شکل‌دهی به افکار عمومی نقش تعیین‌کننده دارند، تصاویر و نمادهای سیاسی به‌سرعت از مرزها عبور می‌کنند و بر برداشت ملت‌ها از یکدیگر اثر می‌گذارند. از این‌رو، تحولات سیاسی آمریکا می‌تواند در معادلات دیپلماسی عمومی و حتی مناسبات فرهنگی میان سایر کشورها بازتاب پیدا کند. این انتخابات نشان داد که قدرت سیاسی تنها در اختیار ساختارهای رسمی و صاحبان ثروت و نفوذ نیست؛ افکار عمومی نیز می‌تواند با عبور از مرزهای سنتی، چهره تازه‌ای به قدرت ببخشد. از سوی دیگر، در سیاست گاهی پیامدهای یک تصمیم هزاران کیلومتر دورتر از محل وقوع آن، سرنوشت تصمیم‌گیرندگان را رقم می‌زند. انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا را می‌توان نمونه‌ای از همین واقعیت دانست؛ انتخاباتی که در آن، جنگ آمریکا با جمهوری اسلامی ایران به یکی از عوامل تأثیرگذار بر تغییر موازنه سیاسی در واشینگتن تبدیل شد. آنچه از انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا می‌توان آموخت، این است که در جهان امروز، قدرت نظامی به‌تنهایی تضمین‌کننده موفقیت سیاسی نیست. تصمیم‌های نظامی، هنگامی که با هزینه‌های اقتصادی، نارضایتی اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی همراه شوند، می‌توانند به نقطه‌ضعف دولت‌ها تبدیل شوند. جنگ آمریکا با جمهوری اسلامی ایران نشان داد که حتی قدرتی در اندازه ایالات متحده نیز نمی‌تواند پیامدهای یک منازعه خارجی را صرفا در مرزهای جغرافیایی‌اش محدود کند. هزینه‌های جنگ سرانجام به داخل جامعه بازمی‌گردد و ممکن است خود را در قالب اعتراض، کاهش محبوبیت دولت و تغییر آرایش قدرت در صندوق‌های رأی نشان دهد. شاید مهم‌ترین پیام این انتخابات آن باشد که در جهان امروز، قدرت کشورها تنها با شمار ناوهای جنگی، حجم اقتصاد و نفوذ سیاسی سنجیده نمی‌شود؛ بلکه توانایی شنیدن صداهای متفاوت، پذیرش تکثر و تبدیل تنوع اجتماعی به سرمایه‌ای برای اعتماد عمومی نیز از مؤلفه‌های مهم قدرت ملی و اعتبار بین‌المللی به شمار می‌رود.

وحدت ملی در تعارض با زبان‌های مادری نیست

نقدی بر یادداشت «دستکاری نظام آموزش‌وپرورش با طرح خام بومی‌گزینی»

رامیز قلی‌نژاد
کارشناس ارتباطات و رسانه

یادداشت «دستکاری نظام آموزش‌وپرورش با طرح خام بومی‌گزینی» نوشته میرمهرداد میرسنجری، در ظاهر از زبان فارسی، وحدت ملی و انسجام نظام آموزشی دفاع می‌کند؛ اما در این مسیر، مفاهیم زبان‌شناختی و حقوقی را درهم می‌آمیزد، تنوع زبانی ایران را به حاشیه می‌راند و مطالبه آموزش به زبان مادری را به نحوی مبهم به تهدیدهای امنیتی پیوند می‌زند و سر آخر نیز نمی‌تواند از تناقضات شکلی و مفهومی آن بیرون بیاید. مسئله، دفاع از زبان فارسی یا نقد یک طرح آموزشی خام نیست؛ هر دو می‌توانند موضوع بحثی جدی باشند. مسئله آنجاست که ترجیحی سیاسی با واژه‌گان علمی و حقوقی عرضه می‌شود، بی‌آنکه شواهد کافی برای نتیجه‌گیری‌های آن ارائه شود.

نمونه روشن این بی‌دقتی، کاربرد تعبیر «جمهوری باکو» به‌جای نام رسمی «جمهوری آذربایجان» است (که در ادبیات سیاسی به‌ویژه نزد کاربران مجازی در ایران، رنگ‌وبوی دیگرستیزانه و جدایی‌انگارانه دارد).

باکو پایتخت این کشور است، نه نام آن. نام جمهوری آذربایجان در اسناد و نظام نام‌گذاری سازمان ملل متحد ثبت شده است. این شیوه از اظهارات دل‌بخواهی و مبتنی بر تمایلات فردی یا ایدئولوژیک، زمینه‌ساز تعارضات جدی خواهد شد؛ شبیه آنچه درباره خلیج فارس رخ داده است. ادبیات بین‌الملل و توپونیم‌های رسمی، دفتر نقاشی نیست که هرکس به زعم و علایق خود، چیزی بر آن بکشد. ممکن است نویسنده -درست یا نادرست- با سیاست‌های دولت همسایه مخالف باشد یا به زعم خویش نسبت به برخی مداخلات هشدار دهد، اما نقد سیاسی، مجوز تحریف نام رسمی یک کشور نیست. چنین تعبیری در یادداشتی که بر حساسیت‌های ملی و جغرافیای سیاسی تأکید دارد، خود نشانه‌ای از ناسازگاری درونی استدلال است.

اشکال بنیادی‌تر، خلط مفاهیم «زبان ملی»، «زبان رسمی» و «زبان مشترک» است. زبان رسمی عنوانی حقوقی و نهادی است؛ زبان مشترک یا میانجی، ابزاری برای ارتباط میان گویشوران زبان‌های متفاوت و زبان مادری، زبانی است که فرد در نخستین محیط زبانی و عاطفی خود می‌آموزد و زبان‌شناسان به آن زبان اولیه نیز می‌گویند. این مفاهیم نه مترادف هستند و نه می‌توان آنها را به جای یکدیگر به کار برد. فارسی، زبان رسمی و مشترک مردم ایران است، اما زبان مادری همه ما ایرانیان نیست. اصل پانزدهم قانون اساسی نیز دقیقا از تعبیر «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران» استفاده می‌کند. تبدیل این عبارت به «زبان مادری یا ملی همه ایرانیان» نه دقت حقوقی دارد و نه با واقعیت جامعه‌شناختی ایران سازگار است. شهروندی می‌تواند زبان مادری‌اش ترکی، کردی، بلوچی، عربی، ترکمنی، گیلکی یا مازندرانی باشد و در همان حال، فارسی را به‌عنوان زبان رسمی و مشترک کشور بیاموزد و به کار گیرد؛ این دو نه متناقض هستند و نه رقیب و متعارض یکدیگر. همین سلسله‌مراتب در کاربرد مکرر «زبان محلی» برای زبان‌های غیرفارسی و «زبان ملی» برای فارسی نیز دیده می‌شود. «محلی» در زبان‌شناسی می‌تواند صرفا به گستره جغرافیایی کاربرد یک زبان اشاره کند؛ اما وقتی فقط زبان‌های غیرفارسی، محلی خوانده می‌شوند، واژه، بار ارزشی و حاشیه‌ساز و حتی تحقیرآمیز و توهین‌آمیز پیدا می‌کند. زبان‌های ترکی، کردی، بلوچی، عربی، ترکمنی، گیلکی و مازندرانی زبان‌های زنده و حامل سنت‌های تاریخی، ادبی و فرهنگی‌اند و در بخش‌های مختلفی از جغرافیای ایران رایج هستند. در جای دیگری نویسنده در تناقضی آشکار در این‌باره می‌نویسد: «نگاهی به وضعیت زبان رسمی در کشورهای همسایه نیز اهمیت این موضوع را نشان می‌دهد. در جمهوری باکو، با وجود حضور زبان‌های محلی مانند تالشی، تاتی، لزگی و گرجی، زبان رسمی کشور، آذری است. در ترکیه نیز با وجود رواج زبان‌های کردی، عربی، گرجی و دیگر زبان‌ها، ترکی زبان رسمی کشور محسوب می‌شود». نویسنده در حالی به‌درستی عبارت «زبان رسمی» را درباره جمهوری آذربایجان و ترکیه به کار می‌برد که همین مفهوم را درباره فارسی در ایران، به «زبان ملی» تحریف می‌کند و یادش می‌رود اساسا آنجا را آذربایجان نمی‌داند و «جمهوری باکو» می‌خواند، اما یکباره زبانش را «آذری» می‌داند که به ادعای برخی، زبان باستانی آذربایجان بوده و از بین رفته است؛ اما پاسخ نمی‌دهد این زبان، چرا فقط در آذربایجان ایران از بین رفته و در «جمهوری باکو» نرفته است. مگر نمی‌گویید آنجا آذربایجان نیست؟ پس چرا ناگهان زبان آذری ازبین‌رفته می‌شود زبان رسمی‌اش؟ مغالطه مهم دیگر، یکی‌گرفتن حق زبانی با تجزیه‌طلبی یا مداخله خارجی است، بی‌هیچ صورت و کبرای منطقی و مستدل. دولت‌های خارجی ممکن است از پیوندهای زبانی و فرهنگی برای اهداف سیاسی بهره‌برداری کنند، ولی از این احتمال نمی‌توان نتیجه گرفت آموزش زبان مادری در داخل کشور، ذاتا پروژه‌ای امنیتی یا تجزیه‌طلبانه است. این استدلال مصداق تعمیم نارواست؛ چون ممکن است بازیگری سیاسی از یک پیوند زبانی سوءاستفاده کند، پس خود آن زبان یا حق آموزش آن تهدید تلقی می‌شود. امنیت ملی باید بر پایه رفتار و شواهد مشخص ارزیابی شود، نه با امنیتی‌کردن زبان شهروندان. هیچ زبانی به‌خودی‌خود تجزیه‌طلب نیست. از خود نمی‌پرسید این چه امنیت ملی‌ای است که با تحصیل شهروندانش به زبان مادری از بین می‌رود؟ در بُعدی دیگر از نقد یادداشت یعنی حقوق بین‌الملل نیز اصول مسلم حقوقی، تصویر متفاوتی از آنچه یادداشت القا می‌کند، به دست می‌دهد. ماده ۲۹ کنوانسیون حقوق کودک، احترام به هویت فرهنگی و زبان کودک را در اهداف آموزش می‌گنجاند و ماده ۳۰ مقرر می‌کند کودک متعلق به اقلیت زبانی، نباید از حق استفاده از زبان خود محروم شود. ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز حق اشخاص متعلق به اقلیت‌های زبانی برای استفاده از زبان خود را به رسمیت می‌شناسد. بند ۳ ماده ۴ اعلامیه ۱۹۹۲ سازمان ملل درباره حقوق اقلیت‌ها هم دولت‌ها را به فراهم‌کردن فرصت‌های کافی برای یادگیری زبان مادری یا دریافت آموزش به آن زبان فرامی‌خواند. لذا نمی‌توان الزامات حقوقی و ترتیبات علمی (روان‌شناختی و جامعه‌شناختی) را نادیده گرفت و درباره حقوق زبانی شهروندان صرفا با ملاحظات سیاسی-امنیتی داوری کرد؛ آن هم ملاحظاتی تخیلی و بی‌پایه و اساس. موضوع دیگری که در یادداشت مکرر مشاهده می‌شود، نفی جایگاه ارزشی، علمی و اثبات‌شده آموزش به زبان مادری است. قریب به اتفاق اندیشمندان تعلیم و تربیت، زبان‌شناسان و روان‌شناسان، بر اهمیت، جایگاه و نقش این پدیده در رشد و تعالی شخصیت کودکان اذعان و تأکید دارند (اشاره به این منابع از حوصله بحث خارج است). این اتفاق نظر در منابع و نهادهای بین‌المللی نیز بازتاب یافته است. گزارش یونسکو درباره کاربرد زبان‌های بومی در آموزش و گزارش بانک جهانی با عنوان «رسا و شفاف: سیاست‌های مؤثر در به‌کارگیری زبان آموزشی برای یادگیری» (Loud and Clear: Effective Language of Instruction Policies for Learning) بر اهمیت زبان آشنای کودک (مادری یا اولیه) در سوادآموزی و یادگیری تأکید دارند. کودکی که مفاهیم اولیه جهان را در خانه به زبانی غیر از فارسی آموخته، هنگام ورود به مدرسه‌ای که آموزش آن صرفا به فارسی انجام می‌شود، ممکن است ناچار باشد هم‌زمان، مفهوم درسی و زبان انتقال آن را رمزگشایی کند. این وضعیت می‌تواند دشواری یادگیری را افزایش دهد. بی‌اعتبارشمردن زبان نخستین در مدرسه، به‌ویژه اگر با تمسخر یا تبعیض همراه شود، ممکن است به اضطراب، کاهش مشارکت کلامی، احساس بیگانگی و افت اعتمادبه‌نفس و سرانجام افت تحصیلی یا ترک تحصیل بینجامد. البته نباید همه دشواری‌های تحصیلی کودکان دوزبانه را به زبان آموزش نسبت داد؛ فقر، کیفیت تدریس، تغذیه و دسترسی به مدرسه نیز مؤثر هستند. نکته علمی این است که دوزبانگی خود مشکل نیست؛ ناتوانی نظام آموزشی در مدیریت علمی آن می‌تواند مشکل‌ساز شود: «آموزش سنجیده زبان مادری و زبان رسمی [به‌طور هم‌زمان] می‌تواند مکمل یکدیگر باشد» (یونسکو، ۱۹۵۳ و بانک جهانی، ۲۰۲۱). هرچند شواهد آماری در ایران محدود و غیرساختاریافته و نادقیق است، تا حدودی آثار و تبعات منفی بی‌اعتنایی به مبانی علمی آموزش به زبان مادری را عیان می‌کند. گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل درباره وضعیت حقوق بشر در ایران در سال ۲۰۲۵، با استناد به اظهارات مقامات آموزش‌وپرورش ایران، از ترک تحصیل حدود ۷۹۰ هزار دانش‌آموز در آغاز سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۴ خبر داده است؛ در میان آنان ۷۶هزارو ۱۷۵ کودک در سن ابتدایی بوده‌اند. فقر، کار کودک و نداشتن مدارک هویتی از عوامل مطرح‌شده‌اند. این آمار به‌تنهایی ثابت نمی‌کند دوزبانگی یا زبان آموزش علت بازماندگی است؛ داده‌های عمومی موجود نیز معمولا وضعیت تحصیلی را بر اساس زبان نخست دانش‌آموز تفکیک نمی‌کنند. همین خلأ آماری، ضرورت گردآوری داده‌های معتبر درباره رابطه زبان اولیه، زبان آموزش، افت تحصیلی، تکرار پایه و ترک تحصیل را نشان می‌دهد. نه می‌توان بدون چنین داده‌هایی آثار منفی آموزش تک‌زبانه را قطعی دانست و نه می‌توان رابطه علّی و اثبات‌نشده را انکار کرد. اما به شکلی استنباطی و بر اساس نظرات اندیشمندان تعلیم و تربیت و روان‌شناسان، تا حدودی می‌توان این رابطه را تأیید کرد که کودکان دوزبانه در یادگیری، رشد و احتمالا ترک تحصیل آمار نامطلوبی دارند. بر اساس گزارش‌های رسمی، در نقشه‌های تفکیک استانی افت تحصیلی، میانگین معدل دانش‌آموزان و ترک تحصیل، استان‌های دوزبانه مانند آذربایجان، سیستان‌وبلوچستان، خوزستان، کردستان، کرمانشاه و ایلام در وضعیت بدتری هستند.

بُعد دیگری که می‌تواند به نقد یادداشت میرسنجری بپردازد، مطالعه تطبیقی است؛ جایی که تجربه کشورهای چندزبانه، ادعای ضرورت تک‌زبانگی را رد می‌کند. در سوئیس، آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی زبان‌های رسمی کنفدراسیون هستند و رومانش نیز در ارتباطات رسمی با شهروندان رومانش‌زبان جایگاه رسمی دارد (قانون اساسی فدرال سوئیس، ماده ۷۰). در هند، ایالت‌ها می‌توانند زبان یا زبان‌های رسمی خود را تعیین کنند و قانون اساسی این کشور بر فراهم‌کردن امکانات کافی برای آموزش ابتدایی «به زبان مادری» کودکان اقلیت‌های زبانی تأکید دارد. سیاست ملی آموزش هند نیز استفاده از زبان مادری یا زبان آشنای کودک را در سال‌های نخست تحصیل توصیه می‌کند (قانون اساسی هند، ماده 350A و سیاست ملی آموزش، ۲۰۲۰).

ساختار سیاسی و تاریخی این کشورها با ایران متفاوت است و نمی‌توان نسخه آنها را عینا منتقل کرد، اما تجربه‌شان نشان می‌دهد وحدت سیاسی الزاما مستلزم یکسان‌سازی زبانی نیست. مغالطه رایجی که باید به آن توجه کرد، شیوه ارتباط شهروندان در صورت تحصیل به زبان مادری است. این مغالطه مبتنی بر حذف زبان فارسی در آموزش است که اساسا باطل و ادعای هیچ‌کسی نیست. هر دو زبان مادری و مشترک، هم‌زمان و موازی آموزش داده می‌شوند ولی در سال‌های نخستین تحصیل، زبان مادری می‌تواند محور و بستر آموزش باشد. تناقض یا مغالطه دیگر، لهجه‌های متنوع زبان‌های مادری است. مخالفان می‌گویند در صورت برقراری چنین نظام آموزشی‌ای، کدام لهجه باید محور آموزش باشد. اولا زبان فارسی هم لهجه‌های گوناگونی دارد، اما یک زبان معیار (همان که اصطلاحا فارسی کتابی می‌گوییم) محور آموزش شده است. ثانیا چنین ایرادی که بر لهجه‌های متنوع یک زبان مادری مطرح می‌شود، به طرز اولی درباره رابطه آموزش به زبان فارسی و زبان‌های غیرفارسی هم می‌تواند مطرح شود. اگر تفاوت لهجه‌های یک زبان مادری غیرفارسی، مانع شکلی برای آموزش به آن زبان است، چرا این معیار درباره آموزش به یک زبان به‌کلی متفاوت مطرح نمی‌شود؟

یکی دیگر از تناقضات جدی یادداشت میرسنجری، تقابل‌سازی میان کتاب‌محوری و برنامه‌محوری است. بدون بررسی جزئیات طرح، این استدلال کافی نیست. کتاب درسی ابزار آموزش است، در حالی که برنامه درسی اهداف، محتوا، روش تدریس، ارزش‌یابی و استانداردهای یادگیری را دربر می‌گیرد. من این طرح را نخوانده‌ام و نظری هم درباره آن ندارم؛ صرفا می‌خواهم فقدان استدلال نویسنده را تحلیل‌کنم. نظام آموزشی می‌تواند چارچوب و استانداردهای سراسری و مشترک (ملی در تعبیر مدرن آن) داشته باشد و هم‌زمان به مناطق و معلمان اجازه دهد بخشی از آموزش را با شرایط زبانی و فرهنگی دانش‌آموزان متناسب کنند.

یادداشت کامل را در سایت شرق بخوانید

یادداشت

کتاب، حافظه جمعی و سیاست خاطره

ادامه از صفحه اول

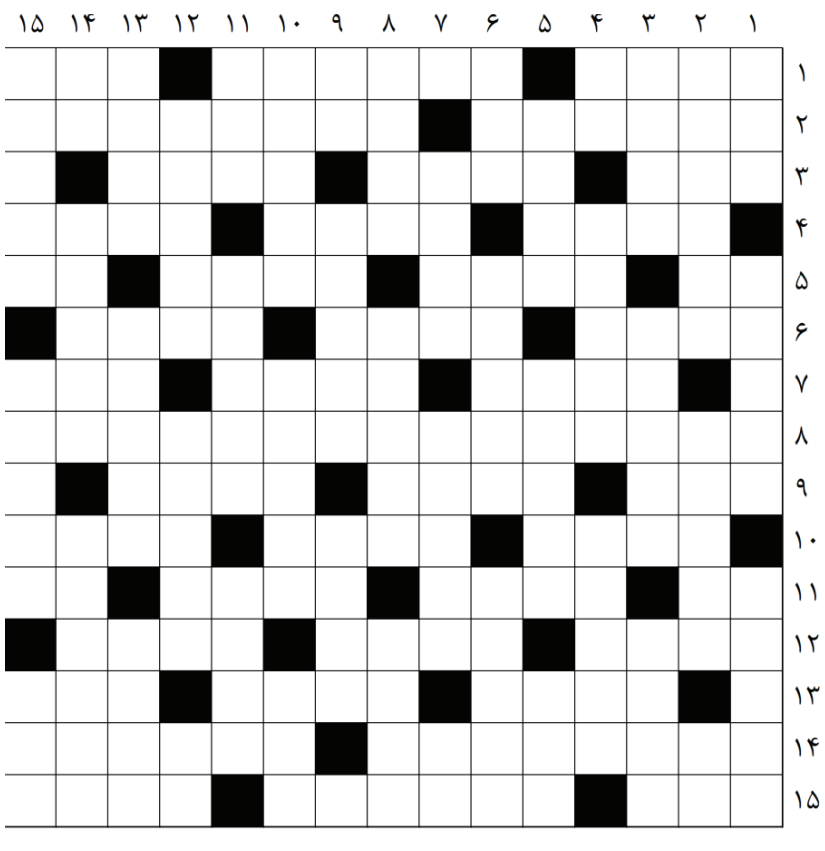
آنها فقط آنچه را رخ داده نگه نمی‌دارند؛ به ما می‌گویند چه چیزی از گذشته هنوز سزاوار دیدن، شنیدن و به یاد آوردن است. به تعبیر موریس هالبواکس، جامعه‌شناس فرانسوی و نظریه‌پرداز مفهوم «حافظه جمعی»، ما گذشته را به‌تنهایی به یاد نمی‌آوریم؛ هر خاطره در میان زبان، خانواده، گروه، شهر و نهادهای اجتماعی معنا پیدا می‌کند. کتاب، یکی از مهم‌ترین جاهایی است که این خاطره مشترک در آن شکل می‌گیرد. جوامع فقط با گذشته زندگی نمی‌کنند؛ با قدرت روایتگری آینده و با آنچه توانسته‌اند از گذشته روایت کنند نیز زندگی می‌کنند. از همین‌جا سیاست خاطره آغاز می‌شود. سیاست خاطره، تصمیم درباره این است که کدام رنج به روایت درآید، کدام تجربه مجال دیده‌شدن پیدا کند و کدام صدا در حاشیه بماند. سیاست خاطره فقط کار دولت‌ها نیست؛ نویسنده و مترجم، ناشر و معلم، کتابدار و روزنامه‌نگار و حتی خواننده‌ای که کتابی را به دیگری پیشنهاد می‌کند، در آن سهم دارند. هر جامعه‌ای با کتاب‌هایی که می‌خواند و کتاب‌هایی که از یاد می‌برد، تصویری از گذشته خود می‌سازد. ویکتور هوگو در «بینوایان» می‌نویسد: «موفقیت چیز زشتی است؛ زیرا شبیه شایستگی به نظر می‌رسد و مردمان را فریب می‌دهد». این جمله فقط طعنه‌ای به کامیابی فردی نیست؛ هشدار می‌دهد که حافظه اجتماعی ممکن است برندگان را شایسته‌تر از دیگران تصور کند و رنج فرودستان، شکست‌خوردگان و بی‌صدایان را نبیند. کتاب‌های بزرگ، این فریب را برهم می‌زنند. آنها از جای دیگری به تاریخ نگاه می‌کنند؛ از جایی که معمولا در روایت پیروزی‌ها دیده نمی‌شود. در پایان فصل نخست «ژان کریستف» نیز گفت‌وگویی کوتاه میان کریستف نوجوان و دایی‌اش گوتفرید هست. گوتفرید می‌گوید: «آنچه از دست برمی‌آید، باید همان را کرد». کریستف پاسخ می‌دهد: «این که بسیار کم است». گوتفرید می‌گوید: «این بیش از آنی است که هر کس می‌کند. قهرمان؟ درست نمی‌دانم این چیست؛ اما تصور من این است که قهرمان کسی است که همان چیزی را که از دستش برمی‌آید، انجام می‌دهد. دیگران همین را هم انجام نمی‌دهند». از این گفت‌وگو می‌توان برداشتی هم برای یک خلاصه اخلاقی حافظه داشته باشیم. حافظه جمعی فقط برای بزرگداشت قهرمانان دور از دسترس نیست؛ برای دیدن همان کسانی هم هست که در لحظه دشوار، کار ممکن خود را انجام داده‌اند. قهرمانان معمولی که بی‌آنکه نامشان باشد تاریخ را می‌نویسند. امروز، سیاست خاطره در ایران اهمیتی مضاعف دارد؛ زیرا در یک اکنون، سه وضعیت را با هم زندگی می‌کنیم: پیشاجنگ، جنگ و پساجنگ.

یادداشت کامل را در سایت شرق بخوانید

جدول ۵۴۵۹ طراح: بیژن کورانی

افقی:
۱- دریاکنار- اسلحه‌ای باستانی برای پرتاب اشیا- از فروع دین ۲- تابع مثلثاتی برای بیان ارتباط بین زاویه و طول- از شناخته‌شده‌ترین مسابقات موتورسواری ۳- میخ در گویش عرب- نویسنده- از بخش‌های اوستا ۴- از پادشاهان ساسانی- وقت و هنگام- پنیر محبوب هلندی ۵- پسوند شباهت- سیب آذری- بیهوده- تکنیک ۶- کمیابی- در بیان علت به کار می‌رود- فرمان توقف ۷- برودت- بزرگان- رفیق مشهدی ۸- رمانی علمی-تخیلی به قلم آرتور سی کلارک ۹- حبس مادام‌العمر- قانونی که چنگیز برای مغولان وضع کرده بود- بهشت ۱۰- تاکنون- از راست به چپ- جثه، اندام ۱۱- ویتامین انعقاد خون- فناوری اطلاعات- واحد پول امارات- یک و یک ۱۲- فرمانده- مرحله رشد کامل موجود زنده- زیبارو ۱۳- از محلات غرب تهران- ترانه- سوره سی‌وهشتم قرآن ۱۴- شایستگی و لیاقت- قطعه‌ای در موتور خودرو ۱۵- تا تنور گرم است باید پخت- روزنامه چاپ بغداد- مظنون

عمودی:
۱- تخته هالتر- نوعی سنگ آذرین دگرگون‌شده- کاغذ کپی ۲- ملاک قراردادن چیزی- پوشیده‌گویی- راهی که به آخر نمی‌رسد ۳- از القاب حضرت علی(ع)- کامل‌شدن رشد میوه- واحدی نظامی ۴- نفی عرب- سامانه تنظیم مقررات رسانه‌های صوت و تصویر فراگیر- پرداخت وجه به حساب بانکی ۵- مدافع موکل- تباشیر فرنگی - ورزش آبی ۶- شبانگاه- نکند که- عوض و بدل کردن ۷- خرمافروش- اسباب و لوازم- سوغات اصفهان ۸- میوه بوشهری- زیاده‌روی در مصرف- ناگوار ۹- دل‌آزار کهنه- زن گندمگون- ممنوع ۱۰- بی‌نظیر- میوه‌ای با دانه‌های ریز بسیار- همسایه عمان و عربستان ۱۱- کمان- پیکره نمایش مدل لباس- یار همایون ۱۲- غیرمتمدن و بی‌فرهنگ- ترس و بیم- تکیه بر پشتی ۱۳- مشگین‌شهر سابق- بندری معتبر در استرالیا- ازدواج ۱۴- نقشه انگلیسی- بروشور- معادل فارسی آپارتمان ۱۵- از مصالح پرمصرف ساختمانی- جانور خیالی ترسناک- متعصب غیرمنطقی



حل سودوکو ۴۴۵۴

۷	۴	۶	۸	۲	۵	۱	۹	۳
۲	۳	۱	۹	۷	۴	۵	۸	۶
۵	۸	۹	۱	۳	۶	۲	۴	۷
۴	۱	۵	۲	۹	۷	۶	۳	۸
۳	۷	۸	۶	۵	۱	۴	۲	۹
۶	۹	۲	۴	۸	۳	۷	۱	۵
۹	۵	۳	۷	۴	۲	۸	۶	۱
۱	۲	۷	۳	۶	۸	۹	۵	۴
۸	۶	۴	۵	۱	۹	۳	۷	۲

۶	۷	۸	۳	۲	۴	۱	۵	۹
۲	۳	۵	۱	۹	۸	۷	۶	۴
۹	۱	۴	۶	۷	۵	۲	۸	۳
۴	۲	۳	۵	۸	۹	۶	۱	۷
۷	۸	۶	۲	۴	۱	۳	۹	۵
۵	۹	۱	۷	۳	۶	۸	۴	۲
۱	۴	۲	۹	۶	۳	۵	۷	۸
۸	۶	۷	۴	۵	۲	۹	۳	۱
۳	۵	۹	۸	۱	۷	۴	۲	۶

حل جدول ۵۴۵۸

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	گ	■	ن	ب	و	ت	■	ل	ا	ی	ک	■	ل	س
۲	ن	ا	د	ا	ن	■	ق	ر	ا	ر	■	ر	ش	و	ه
۳	س	ر	س	ر	ا	■	ر	ا	ک	د	■	م	ک	ر	م
۴	■	ف	ر	و	م	ا	ی	ه	■	■	ب	و	ل	ک	ی
۵	م	ی	■	■	■	■	ش	ب	ک	و	ر	ی	■	و	ه
۶	ا	ل	م	ا	گ	ل	■	ا	ج	ا	ق	گ	ا	ز	■
۷	چ	د	ا	ی	ی	■	ک	ر	ا	م	■	ا	ت	ن	ه
۸	ر	■	س	و	ر	ن	ا	■	ه	ا	ی	ن	ه	■	ز
۹	ا	م	و	ر	■	ا	پ	ر	ت	■	ا	د	ا	ر	ی
۱۰	■	ک	ا	ت	ی	و	ش	ا	■	ن	ر	ی	م	ا	ن
۱۱	ع	م	■	■	■	م	ی	ن	ی	م	م	■	■	■	ه
۱۲	د	ی	ز	ی	ن	■	■	ز	ر	د	چ	و	ب	ه	■
۱۳	ی	ل	ا	ق	■	ش	ا	ن	س	■	ا	ق	ا	ر	ب
۱۴	د	ا	ل	ی	■	خ	و	ی	د	■	ق	ا	ی	م	ه
۱۵	ه	ن	■	ن	ا	ص	ر	■	س	ر	ی	ر	■	ز	ر

سودوکو سخت ۴۴۵۵

زمان پیشنهادی: ۴۰ دقیقه

قانون‌های حل جدول سودوکو
۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.
۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	۸	۴				۶		۹
	۲							
۶		۵	۳					
۱	۳		۶	۵				
		۶	۴		۷	۵		
				۳	۲		۶	۸
					۳	۲		۷
							۹	
۴		۱				۳	۵	

سودوکو ساده ۴۴۵۵

زمان پیشنهادی: ۲۰ دقیقه

سودوکو
سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

۹			۷	۶			۳	۴
			۵		۱	۸		
						۱	۷	
۴					۷			
۵		۳	۸	۹	۶	۷		۲
			۴					۱
	۶	۲						
		۴	۱		۹			
۳	۹			۵	۲			۷